

سرگذشت ندیمه



مارگارت اتوود

ترجمه سهیل سُمی

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۸

در اتاقی می خوابیدیم که زمانی سالن ورزش بود. روی کف چوبی لاک و
الکل خورده سالن خطوط و دایره‌هایی دیده می‌شد که در گذشته برای
مسابقات کشیده بودند. حلقه‌های تور بسکتبال هنوز بود، اما از خود
تورها خبری نبود. دور تا دور سالن برای تماشاچی‌ها بالکن ساخته بودند.
احساس می‌کردم بوی تند عرق، آمیخته به بوی شیرین آدامس و عطر
دختران تماشاچی آن زمان در مشام مانده است. از روی عکس‌ها معلوم
بود که دخترها ابتدا دامن‌های بلند، بعد مینی‌ژوپ و بعد شورت
داشته‌اند، و سرانجام گوشواره و موهای رنگ‌شده سبز سیخ سیخ. در
همین سالن مجالس رقص برپا می‌کرده‌اند: نغمه ممتد موسیقی با نوای
لایه لایه نامحسوس، در سبک‌های مختلف و با پیش‌زمینه‌ای از آوای
طبل‌ها. ضجه‌ای حزن‌انگیز، حلقه‌های گل کاغذی، آدمک‌های مقوایی و
توپ چرخانی از آینه که گرد نور بر سر حضار در حال رقص می‌پاشید.

۱